

## زن در ایران باستان

در این چند سال اخیر گروهی فرومایه و دیوسرشت میکوشند که زنان ایران را از حقوق بشری بی بهره سازند و آنان را بصورت چیزهائی پست و زبون نگاهدارند .

این ییکهای اهریمنی که دسته از آنان از لاشخواران دینی و دسته دیگر از ناپاکان سیاسی هستند هر يك از برای کردار ناپاك و پلید خود دلیلهائی دارند . دین و آیین و تاریخ باستان نزد آنان بازیچه ایست ، آنچنان که دلشان خواست آنها را تأویل و تعبیر میکنند و يك مشت یاوه و هرزه باسم دلیل و حجت از میان آنها بیرون کشیده مانند سنگ و کلوخ بر روی مردم یرتاب میکنند . زنان بیچاره ما از بیم اینکه پیش از این سنگسار این تبه کاران نشوند ناگزیر بر سر سیر ننگینی ، بنام چادر ، پناه میبرند . این پناهگاه شرم انگیز و این پرده ناچیز نه زنی را از زخم لگد این افسار گسیختگان نگاهداری میکند و نه نشان با کد امنی و آزر و یارسانی اوست ، بلکه نشانی است از ننگ و ترس و خواری پرده ایست میان ما و تمدن جهان آری پرده ایست که بدست نیرنگ بازان و فریفتاران پیش چشم زنان آویخته شده تا نتوانند زشت را از زیبا باز شناسند و نتوانند از هنر و دانش بهره یابند و نتوانند فرزندان بی پروردی که بکار این سرز و بوم آیند .

این دیوها با این تبلیه های زیان بخش و ناخوش آرزو دارند که ایران همیشه بیفولاً باشد درخور نهاد و سرشت خود آنان چون این گروه هرزه سرايان از برای بیشرفت مقاصد زشت و یلشت خود میهن مقدس چندین هزار ساله ما را بدروغ و ناسزا آلوده اند ، ایران کهنسال باستانی را مانند سرزمین کنونی ویرانه خوانده اند ، ناموران و رادمردان پارینه را مانند خود مشتئی کوه بین و بد زبان وانمود کرده اند ، زنان پاك و دلیر روزگار پیشین را مانند برخی از لچک بسان امروزه جلوه داده اند ، این است که لازم آمد در این مقال مختصری از مقام زن در ایران باستان گفته آید . تا غلوغش این لاشخواران آشکار شود ، دغل و نیرنگ این افسونگران هویدا گردد .

ذلت و تحقیری که ایشان از برای زن می پسندند و بالاف و کراف اوراد در ایران باستان نیز پرده نشین و بی هنر و هیچکاره میدانند ، عقیده ایست که از سرزمین اقوام سامی سرچشمه گرفته ، هیچجروی بستگی بآیین دیرین سرز و بوم ایران ندارد .

## زن در توراة

این عقیده شوم و گزند آور را از نیاگان خود بارث نبرده‌اند. بلکه بدون اینکه خودشان بدانند از فوام بیگانه بآنان رسیده است. در توراة که کهنترین آثار کتبی بنی اسرائیل و مادر همه کتب آسمانی ادیان سامی است، از همان آغاز آفرینش مرد و زن یا آدم و حوا، زن موجودی سست و خوار و جنسی پست و گناهکار دانسته شده است.

در سفر اول توراة در باب دوم و سوم آمده: خداوند (یهو) آدم را از مشتی خاک بساخت، و در بینی او روان زندگی بدمید اینچنین آدم جاندار گردید و خداوند در بامداد باغی در عدن بیار است و آدم را در آن بنشاند. و خداوند از زمین همه گونه درختان زیبا (بامیوه های) خوردنی برویانید و درخت زندگی (جاودانی) و درخت شناسائی نیک و بد را در میان باغ جای داد. رودی از عدن بیرون آورد تا باغ از آن سیراب شود. . . . . آنگاه خداوند آدم را برگرفت و بیاغ عدن فرود آورد تا آنجا را بسازد و نگاهداری کند. خداوند بآدم گفت از میوه های درختان هر آنچه میخواهی بخور اما از درخت شناسائی نیک و بد نخور زیرا هر آنروزی که از میوه آن خوردی خواهی مرد.

خداوند (باخود) گفت خوب نیست که آدم تنها باشد پس از برای او یاری بیافریدم . . . . آنوقت خداوند خواب گران بآدم چیر کرد و او بخت پس از آن خداوند یکی از استخوانهای آدم را برگرفت و جای آنرا با گوشت پر کرد . . . . .  
از این دنده خداوند زنی ساخت و بتزد آدم آورد . . . . .



در میان جانورانی که خداوند بیافرید مار از همه قریقتار تر است این مار بز (حوا) گفت آیا خداوند گفته است که از میوه های درختان نخورید زن در پاسخ گفت از همه میوه های این درختان میخوریم جز از میوه درختی که در میان باغ است خداوند گفت از آن نخورید و بآن دست مزید تا دچار مرگ نشوید. آنگاه مار بز گفت: شما از میوه این درخت نخواهید مرد چون خداوند میدانند که اگر شما از آن میوه بخورید چشمان شما باز خواهد شد و مانند خود خداوند همه نیک و بد آگاه خواهید گردید این است که بشما فرمان داد از این میوه نخورید چون زن بآن درخت بنگرید آن را درخت نقر و زیبا و هوش افزایافت پس میوه از آن چید و بخورد و از آن میوه بشوهر خود داد و او نیز بخورد. آنگاه چشمهای مرد و باز گردید و خود را برهنه دیدند. بر گهای انجیر را بهم پیوسته خود را پوشانیدند.

آنگاه در میان باغ آواز خداوند شنیدند و خود را زیر درختان پنهان کردند.

خداوند بانگ درداد کجا هستی؟ آدم گفت آواز تو در باغ شنیدیم و بترسیدیم چون برهنه بودم خود را پنهان کردم. آنگاه گفت خداوند بآدم: کی بتو گفت که برهنه هستی؟ آیا از آن

میوه که بتو گفتم نخور ، خوردی ؟ آنگاه آدم گفت زنی که یارمن ساختی از آن میوه بمن داد و من بخوردم .

خداوند بزن گفت چرا چنین کردی ؟ زن گفت ما را بفریفت و بخوردن آن واداشت پس از آن خداوند به ما گفت چون تو چنین کردی ، در میان همه جانوران دشت نفرین شده گشتی ، تو باید بروی شکم خویش راه روی و در سراسر زندگی خاک خوری ، میان تو وزن دشمنی افکتم همچنین میان تخمه تو و تخمه زن ، آدمی نژاد باید ترا بزیر پای خود بساید و تو باشنه او را بگری . و خداوند بزن گفت : ترا بدرد ورنج فراوان گرفتار سازم هر آنگاه که آبستن شوی بدرد ورنج فرزند آوری .

و خداوند بآدم گفت ، چون تو بسخن زن خویش گوش فرادادی و از آن میوه که ترا از خوردن باز داشتیم ، خوردی ، از تست که کشتزار نفرین شده و تو باید با رنج بسیار از آن مایه زندگی خویش بدست آوری ، از برای تو جز ازخار و خسک (آن کشتزار) چیزی بیار نیاورد ، تو باید از رستنی های دشت خورش سازی با عرق بیشانی خود باید نان خوری تا اینکه دیگر باره خاک گردی ، همان خاکی که از آن آفریده شدی . زیرا تو از خاکی و باید خاک شوی . (۱)

این است بطور اختصار آنچه درباره آفرینش مرد وزن در تورات آمده و از هر جهت مخالف آئین ایران باستان است چون موضوع گفتار ما زن است فقط اهانتی که در تورات بزن شده یاد آور می شویم : نخست اینکه زن يك آفریده عمده و اصلی نیست از يك پارچه استخوان مرد بوجود آمده و سبب خلقتش این است که مرد تنها نباشد . دوم اینکه ما زن را جنس خام و سستی شناخت که او را بخوردن میوه بفریفت . سوم اینکه زن مایه بدبختی شوهرش گردید و از بهشت رانده شدند و باین گناه باید در هنگام فرزند آوردن سزای خود دریابد درد و رنج بسیار بکشد . چهارم اینکه مرد چون حرف زن خود بشنید باید در طلی زندگی برنج کشاورزی گرفتار باشد و در زحمت بدست آوردن نان سزای خود را به بیند .

در تورات و در همه کتب آسمانی سامی مکرراً بزن اهانت گردیده و جنس پست شمرده شده است این چند فقره از اسفار خسه فقط از برای نمونه یاد گردیده است فرض نگارنده در این مقال این نیست که از سلوک اقوام دیگر نسبت بزن بحث شود بلکه مقصود این است که ببینیم در ایران باستان زن چه مقامی داشته و مردمان آریائی نژاد این سرزمین چگونه با زنان رفتار میکردند . از برای مقایسه بدنیست که عقیده دیرین ایرانیان درباره آفرینش مرد وزن گفته آید . چنانکه دیدیم آدم را نزد اقوام سامی از خاک بسرشتند اما در سنت بسیار کهن ایرانیان زن و مرد از گیاه بوجود آمدند یعنی اصل و بنیاد نباتی دارند در این عقیده اقوام اسکاندیناوی نیز با ایرانیان شرکت دارند .

(۱) چنانکه میدانیم در کتب اسلامی حوا از بهلوی چپ آدم آفریده شده است .

## آفرینش زن و مرد طبق سنت ایرانیان

سنت ایرانیان در نوشته‌های پهلوی بجای مانده چنانکه در فصل پانزدهم بند هش و در فصل دهم چیتکبهای زاد سیرم ، کیومرث را هر مزدیافرید او در هنگام سی سال تنها در کوهماران بسر برد ، در هنگام مرگ از پشت او نطفه فرو ریخت و از تابش خورشید پاك گردید ، چهل سال در تك خاک بماند پس از آن بشکل دوساقه ریباس بهم پیچیده در مهرماه و مهرروز (هنگام جشن مهرگان) از زمین برویدند پس از آن بشکل

نباتی بصورت آدمی تغییر یافتند در قامت و چهره مانند همدیگر بودند یکی نر نامزد به مشبه و دیگری ماده نامزد به مشیانه (۱) پس از پنجاه سال از آنان فرزندانى بوجود آمدند .

پس از آنکه هر مزد روان را که پیش از پیکر آفریده شده بکالبد مشیه و مشیانه بدمید و آنان جاندار گشتند بآنان گفت شما پدر و مادر مردمان جهان هستید ، شما را پاك و رسا بیافریدم یا یارسانی قانون بکار بندید ، نيك اندیشید ، نيك گفتار باشید ، کردار نيك بجای آورید ، دیوان میرستید ، هر دوی آنان بنخست چیزی که اندیشیدند این بود ، هر يك از ما باید ششودى و دلگرمی و دوستی دیگری را فراهم کنیم ، پس آنگاه خرامیدن آغاز کردند ، نخستین کاری که کردند این بود که خود را شستند و نخستین سخنی که بزبان رانندند این بود ، هر مزد دست یگانه آفرید کار آب و خاک و گیاهها و جانوران و ستارگان و ماه و خورشید و همه آبادانی و هر آن چیزی که از ریشه و بنیاد راستی است .

این است داستان آفرینش مرد و زن نزد ایرانیان بنا بسنت دیرین این سر زمین چنانکه دیده میشود این داستان با داستان خلقت آدم و حوا بسیار تفاوت دارد در اینجا زن پست تر از مرد شمرده نشده ناهنجار و بزهکار یاد نگردیده است بویژه باید یادداشت که اینگونه داستانها در جزء مسائل دینی ناگزیر اثراتی بیروان آن دین میبخشید چنانکه بعد خواهیم دید زن در دین ایران باستان طوری بیان نشده که در تاریخ ما مقام محترمی نداشته باشد و یا در ادبیات قدیم ما خوار و زبون بحساب آمده باشد در داستان ما یکی از زنان نامور را پیلند ترین رتبه رسانیده پادشاه ایران دانسته اند این زن همای معروف بچهر آزاد است ، دختر اردشیر بهمن نوه کی گشتاسب .

بگفته بند هش در فصل ۴۴ قمره ۸ همای سی سال شهریاری داشت ،  
**زن در داستان** فردوسی در باره وی گوید ، «همای آمد و تاج بر سر نهاد یکی رای  
**و تاریخ ایران** و آئین دیگر نهاد ، گذشته از داستان دوتن از دختران خسرو یرویز  
 بتاج و تخت ساسانیان رسیدند یکی از آنان پوراندخت است که از ماه  
 مه سال ۶۳۰ تا اکتبر ۶۳۱ میلادی شاهنشاه ایران بود و دیگری آرمیدخت که اوهم چند ماهی

(۱) کیومرث که در فارسی کرشاه ( شاه کوه ) نیز خوانده شده در اوستا گیه مرتن *Gaya-maretan* آمده نخستین بشر مشیه و مشیانه پدر و مادر نوع بشر که بجای آدم و حوا هستند از پشت اومیباشند نگاه بجلد دوم یسناها تفسیر نگارنده ص ۴۱ - ۴۰

دارای تاج و تخت خاندان ساسانی بود (۱).

پلوتارخس Plutarkhos نویسنده یونانی که در سال ۴۶ میلادی تولد یافت و در ۱۲۰ درگذشت در شرافت زنان، از آنجمله در شرافت زنان ایران مینوسه، کورش پارسیان را بجنک استیاج ایشتوگو (Ishtuvegu) و مادها برانگیخت جنگجویان وی در یک بیکار شکست خورده از میدان روی بر تافته و خواستند در شهر درآیند و چیزی نمانده بود که دشمنان نیز از بی آنان بشهر درآیند اما زنان پارس چست و چالاک از شهر بیرون شتافته راه را بر آنان گرفتند و پیراهنها را بالا زده بفراریان گفتند؛ شما ای مردان ترسو و بی غیرت بکجا میروید شما دیگر بازه نمیتوانید بشکهای ما در آید بهمان جایی که بیرون آمدید از این سخنان پارسیان شرمندگشته بکارزار برگشتند و به دشمن شکست داده پیروزمند شدند. از اینرو کورش قانونی گزارد که هر باره پادشاه از آن شهر بگذرد بهر یک از زنان آنجا یک سکه زر بخشیده شود. میگویند اُخس [اردشیر سوم ۲۲۶ - ۲۶۱ پیش از میلاد] که مردی خشکین و در میان پادشاهان هخامنشی بسیار لثیم بود برای اینکه بزنان آن سکه زر نهد، هر آنکه که بایستی از آن شهر بگذرد از کنار آن میگذشت و بخود شهر داخل نمیشد اما اشکندر که دوبار از آن شهر گذشت بهر یک از زنان آستن آنجا دو سکه زر بخشید همین پلوتارخس مقاله مفصلی که درباره اردشیر دوم هخامنشی نوشته (5. Artax) ضمناً از زنتش ست تیر (Stateira) نام برده مینوسد؛ آنچه بیش از هر چیز مایه شکست و خرسندی همه ایرانیان بوده این است که ست تیر بیشتر بیرون میآمد، همیشه بگردونه نشسته برده های آن را بالامیزدند آنچنانکه همه کس نمیتوانست او را ببیند، زنان ایرانی بگردونه ملکه خود نزدیک شده او را میبوسیدند از اینرو مردم ایران آئزن را بسیار دوست میداشتند. این زن تاریخی که پلوتارخس از او نام میبرد همان است که یثوروشیاتی زن داریوش دوم و مادر اردشیر دوم و کورش صغیر پدر رشک برده، بوی زهر خوراند.

یثوروشیاتی زن بسیار مدبر و کاردان بوده غالباً در امور کشوری مداخله میکرد اما زن بسیار شریر و فتنه انگیز بود و میخواست که کورش جانشین داریوش دوم باشد نه پسر دیگرش اردشیر دوم (۲) از این خبر نباید نباید نتیجه گرفت که زنان ایران برده نشین بودند وزن اردشیر دوم که هر گاه گردونه او نمودار میشد شور و شادمانی از مردم برمیخواست، برخلاف معمول برده

(۱) بوراندخت که امروزه پوراندخت گوئیم یکی از زنان نامور ایران است که با هرقل Heraklios امپراطور روم معاهده صلح بست و صلیبی (چلیبیا) که حضرت عیسی را در اورشلیم بروی آن کشیده بودند بر گردانید روز چهاردهم سپتامبر عید بر گردانیدن این صلیب است که نزد عیسویان ارتودوکس و کاتولیک جشن گرفته میشود. خسرو پرویز پدر پوراندخت در ماه ژوئن سال ۶۱۴ بیت المقدس را بگشود و صلیب را به نیسفون آورد

(۲) نویسندگان یونانی نام این زن را Parysatis نوشته اند در فرس هخامنشی یثوروشیاتی - Pouru - shyati لفظاً یعنی پرشادی.

از رخ بر میگرفت چنانکه میدانیم در دین زرتشتی زنان نباید پرده داشته باشند این خبر که مایه شگفت خود پلونا رخس شده میرساند که زنان ایران بویژه بزرگان بسیار سنگین و باوقار بودند بهرجا و بهر کس نمودار نبودند ملکه ست تیر StaTaira در میان زنان خاندان شاهنشاهی هخامنشیان زنی بود مهربان و فروتن و بنده نسواز در باره آزادی و وقار زن ایرانی خبر بسیار دلگشی در توراۀ دیده میشود و آن در کتاب استراست که شرحی از شکوه و جلال دربار خشایارشا (در عبری اخشورش Axshuarosh چهارمین شاهنشاه هخامنشی سردار یوش بزرگ نوشته شده و در باب اول این کتاب از زن خشایارشا نامزد به وشتی Vashti چنین باد شده : « اخشورش از هند تاجش برصد و بیست و هفت کشور پادشاهی داشت در ریابتخت شوش در سال سوم پادشاهی خویش بزمی از برای همه بزرگان و سران و وزیرستان خود بریاساخت سران فارس و ماد همه نزد او بودند. در هنگام صد و هشتاد روز توانگری و شکوه شهریاری خود را با آنان مینمود پس از آن پادشاه از برای همه کسانی که در ریابتخت شوش بودند از بزرگ و خورد یک مهمانی در باغ کوشک بپار است .

بستونهای مرمر کاخ پارچه های سفید و سرخ و آبی بایندهای کتان و ارغوانی با حلقه های سیمین آویخته بودند. تختهای زرین و سیمین روی سنگفرشهای مرمر سبز و سفید و زرد و سیاه گذاشته بودند. آشامیدنی در بیاله های زرین بود. ظرفها هر یک بشکل دیگر بود و باده پادشاهی فراوان بود مهمانان در باده پیمائی آزاد بودند زیرا پادشاه بهمه خواجه سرایان خود فرموده بود که هر کس آنچه دلش خواست بکند .

ملکه وشتی نیز یک مهمانی از برای بانوان در کوشک اخشورش برپا داشت در هفتمین روز مهمانی هنگامی که پادشاه از باده سرگرم بود بخواجه سرایان فرمان داد که ملکه را با تاج خسروی بنزد وی آورند تا زیبایی او را بزرگان و سران کشور به بینند زیرا ملکه بسیار زیبا بود اما ملکه فرمان شاه را نپذیرفت پس پادشاه از نافرمانی ملکه بر آشفت و خشم وی را فرا گرفت . آنگاه پادشاه از هفت تن داوران فارس و ماد پرسید : باملکه وشتی که سراز فرمان پیچید موافق آیین چه باید کرد ؟

یکی از آن دانایان نامزد به مموخان Memukhan در پاسخ گفت : نه اینکه ملکه وشتی فقط نسبت بیادشاه و بزرگان بدکرد ، بلکه همه مردم کشور های شاهنشاهی را از رفتار خود آزد ، از این پس همه زنان شوهران شان را تحقیر خواهند کرد و خواهند گفت ملکه وشتی نیز پادشاه اخشورش را فرمان نبرد همه بانوان پارس و ماد مانند وشتی رفتار خواهند کرد بچاست که پادشاه فرمان دهد که دیگر وشتی ملکه نیست و بجای وی ملکه بهتری برگریده خواهد شد و باید پادشاه فرمانی بگوش همه زنان از خورد و بزرگ برساند که از شوهران خود فرمان برند . پادشاه و بزرگان گفتار مموخان رایستند دیدند پادشاه بهر یک کشور خویش بخط و زبان آن دیار نامه فرستاد

از اینکه هر مرد درخانه خود خانه خدا (کدخدا) و مسلط است آنگاه از سراسر کشور های ایران دختران زیبا درشوش گرد آوردند. در میان آنان دختر یتیمی از خاندان یهود که در هنگام استیلای پادشاه آشور نبوکدو نزر از اورشلیم بشوش مهاجرت کرده بود و پسر عنوش مردخای او را تربیت میکرد، پسندشاه اخشورش گردیده این دختر یهود استر است که تاجشاهی بر او گذاشتند . . . . (۱)

پیدا است که این داستان با همان طرز فکر اقوام سامی که در آغاز مقال یاد کردیم در این بخش از توراۀ ذکر شده است ولی از همین داستان میتوان دریافت که زنان خاندان بزرگ در ایران باستان نجیب و شریف بودند، چنانکه وشتی زن خشایارشا (۲) نخواست بیزم مردان درآید و خودنمایی کند، زیبایی و زیور خود را به بیگانگان نشان دهد.

(۱) استر بمعنی نام ایرانی است که باو داده شده نام عبری وی هدسه Haddassa میباشد.

(۲) لغت وشتی در بعضی از فرهنگهای فارسی بمعنی زیبایی یاد شده است.

## از آزادی قلم در بجه آینه

در همین شماره مقاله ای بقلم بانوی محترم دکتر شمس الملوك مصاحب مدیره دبیرستان پروین بطبع رسیده که نسبت بوزارت فرهنگ لحن نسبتاً تبدی دارد. شاید اسباب تعجب بعضی شود چگونه با اینکه من خود در وزارت فرهنگ هستم اجازه داده ام چنین مقاله ای بطبع برسد. باید بگویم که من از لحاظ دوستی که دارم دوشخصیت برای خود قائل هستم: یکی مدیری و سردیبری مجله آینه و دیگر عضویت وزارت فرهنگ، و این دوشخصیت بکلی از هم جداست و یکی نمیتواند در ماهیت دیگری تأثیر داشته باشد. بنابر این مقالانی که برسد و حتی از طرز کار خود من هم در وزارت فرهنگ انتقادی را متضمن باشد درج خواهم کرد. انتقاد دکتر شمس الملوك مصاحب هم مربوط بقبل از زمان وزارت آقایان کاظمی و دکتر صدیق و خدمتگزاری اینجناب است. در این مدت تا آنجا که من اطلاع دارم هیچگونه دستوری نه علناً و نه در خفا برای چادر و حجاب داده نشده است و شاید انتقاد ایشان مربوط بزمانی باشد که بخت کم بود. . . . . بهر حال امروز دیگر هیچ مرد عاقل متجددی حاضر نیست که چادر سیاه کشور ایران را سیاه بخت کند. درج مقاله بانوی محترم هم از لحاظ آزادی قلم در مجله آینه بوده است. عقاید شخصی نگارنده را راجع بمسئله زنان در اجتماع در یکی از شماره های آینه خواهد خواند.